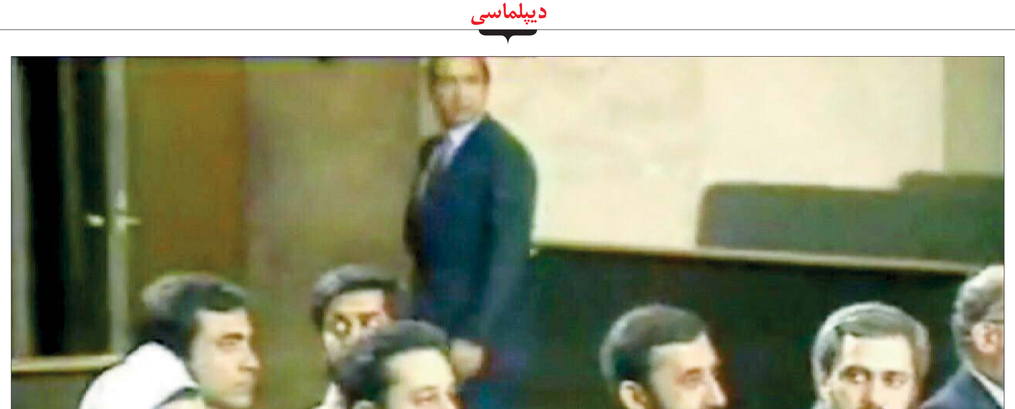

تأملاتی درباره امکان توافق جامع ایران با غرب

محمدرضا موحدی** . عباس ملکی*

درحالی‌که مذاکرات وین به‌منظور احیای توافق برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) جریان دارد، این سؤال را می‌توان طرح کرد که به فرض بازگشت همه طرف‌ها به تعهدات خود و رفع تحریم‌ها، میزان پایبندی طرف‌های غربی به تعهدات خود در درازمدت چگونه خواهد بود؟ در این نوشتار، با بهره‌گیری از دو مثال تاریخی دور و نزدیک و بررسی توافق برجام و نقطه ضعف اصلی آن، استدلال شده است که با توجه به شرایط ژئوپلیتیک جهانی و وضعیت اقتصادی کشور، تغییر سیاست ایران به‌منظور دستیابی به یک توافق جامع و پایدار با غرب، هم یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و هم تصمیمی شجاعانه و مدبرانه برای اعتلا و پایداری نظام جمهوری اسلامی است. در این راستا، با تشریح توان گفت‌وگو و برگ‌های برنده‌ای که ایران برای یک معامله منصفانه با غرب دارد، نشان داده شده که اولا غرب در راستای منافع خود احتمالا آماده ارائه امتیازات قابل قبولی برای توافق خواهد بود و ثانیا، دستیابی به چنین توافقی، لزوما مستلزم وادادگی در مقابل غرب و عقب‌نشینی‌های اساسی جمهوری اسلامی از مواضع خود نیست، بلکه برعکس، این امر می‌تواند منجر به بازشدن افق‌های جدیدی در داخل کشور برای پیشبرد سیاست‌های کلان نظام جمهوری اسلامی و در صحنه بین‌المللی برای تثبیت نفوذ منطقه‌ای و جهانی کشور شود.

۱-پذیرش قطع‌نامه

در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، درحالی‌که نزدیک به یک سال از صدور قطع‌نامه ۵۹۸ که در ابتدا مورد قبول ایران قرار نگرفت، گذشته بود و در شرایطی که دشمن عراقی در چند ماه آخر جنگ موفق شده بود پیشروی‌های ایران در خاکش در عملیات‌های متعدد را به عقب براند، امام خمینی(ره) به‌طور غیرمنتظره با قبول قطع‌نامه موافقت کردند و در پیامی که دو روز بعد از آن منتشر شد، قبول قطع‌نامه را به‌مثابه جام زهری دانستند که با ملاحظه شرایط و برای مصلحت کشور نوشیده‌اند. در این پیام، امام ضمن پافشاری بر سیاست مبارزه با استکبار، تأکید کردند در قبول قطع‌نامه از حرف گذشته خود مبنی بر ادامه جنگ تا سقوط رژیم بعثی برگشته‌اند: «مردم عزیز و شریف ایران، ...شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم؛ اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هرآنچه گفتم گذشتم و اگر آبرویی داشته‌ام با خدا معامله کرده‌ام».

کار امام در پذیرش قطع‌نامه در چنین شرایطی، بدون تردید یکی از سخت‌ترین و شجاعانه‌ترین تصمیماتی بود که یک رهبر می‌توانست بگیرد. برگشتن از حرف و هدفی که هزاران ایرانی برای تحقق آن تلاش کرده بودند، می‌توانست وفاداران به نظام جمهوری اسلامی را از آن ناامید کند و منجر به نارضایتی آنان شود. در یکی، دو روز اول بعد از قبول قطع‌نامه، همه کشور ناگهان در بهت و سرگشتگی فرورفت. پیام امام در دو روز بعد که در آن مسئولیت قبول قطع‌نامه را پذیرفت و صادقانه با مردم از مصلحت کشور در این امر سخن گفت، مجددا چنان روحیه‌ای به مردم بخشید که منجر به حضور فوج عظیمی از داوطلبان در جبهه‌های جنگ برای شکست نیروهای عراقی و سازمان منافقین که از مرزهای غربی کشور به داخل کشور نفوذ کرده بودند، شد و فتنه آنان را به‌سرعت در هم پیچید.

برخلاف تصور اولیه، قبول قطع‌نامه و پایان جنگ، نه‌تنها منجر به تضعیف جایگاه رهبری و نظام جمهوری اسلامی نشد، بلکه نقشی اساسی در تثبیت نظام و موفقیت‌های بعدی آن داشت. در زیر به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

- پایان جنگ هشت‌ساله، توقفی بر فرسایش بنیه‌های اقتصادی و اجتماعی کشور بود و به هزینه‌های انباشته‌شده جنگ برای کشور خاتمه داد.

- گذر زمان نشان داد اگر امام در آن مقطع با پایان جنگ موافقت نمی‌کردند، ادامه جنگ هر روز با خسارت‌های بیشتری برای ایران همراه بود. به‌علاوه اگر امام پیش از پایان جنگ رحلت می‌کردند، پایان‌دادن به جنگ بسیار مشکل بود. قبول قطع‌نامه از سوی رهبر بعدی می‌توانست از سوی وفاداران نظام، پشت‌کردن به رهبر قبلی تلقی شود؛ بنابراین تنها امام بود که می‌توانست حرف‌های خود درباره ادامه جنگ را پس بگیرد و به جنگ خاتمه دهد، بدون آنکه در صفوف انقلابیون و مردم رخنه‌ای ایجاد شود.

- پایان جنگ، فرصتی بی‌بدیل برای بازسازی کشور و تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایجاد کرد. در سال‌های پس از جنگ تا شروع بحران هسته‌ای در اوایل دهه ۸۰، کشور در مسیر سازندگی و ایجاد زیرساخت‌های صنعتی و بازسازی بنیه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار گرفت. اینکه کشور توانست نزدیک به ۱۵ سال بدون جنگ یا تحریم بین‌المللی -با وجود تحریم‌های آمریکا- نفس بکشد و توسعه یابد، نقشی اساسی در قدرت و جایگاه فعلی کشور و نظام داشت. پیشرفت کشور در حوزه صنایع نظامی نیز در این دوره پایه‌گذاری شد.

- در صحنه ژئوپلیتیک نیز پایان جنگ دستاوردهای مهمی برای ایران داشت. جنگ عراق با ایران، باعث شده بود عمده کشورهای عرب در حضور دشمن مشترک، اختلاف‌های خود را کنار گذاشته و پشت سر صدام علیه ایران متحد شوند. با پایان جنگ، رقابت‌ها و دشمنی‌های بین آنها مجدد سر باز کرد و با حمله عراق به کویت در سال ۱۳۶۹ به اوج خود رسید. وقایع پس از آن که در نهایت به سقوط صدام انجامید، ترازوی تعادل در منطقه را به نفع ایران جابه‌جا کرد و ایران جایگاه برتری در منطقه یافت.

- این حرکت به‌خوبی نشان داد که قدرت تدبیر و شجاعت رهبر یک جامعه، همان‌گونه که در هدایت یک جنگ ظهور می‌یابد، در هدایت جامعه خود به سمت یک صلح به‌موقع که مصلحت درازمدت جامعه را در خود دارد، به مراتب بیشتر خود را نشان می‌دهد. همچنین گرچه در کوتاه‌مدت ممکن است برخی نارضایتی‌ها به وجود بیاید، ولی در درازمدت، قدرت و محبوبیت بیشتری خواهد یافت. به‌علاوه، ثابت شد که صلح با دشمن، لزوما به معنای سازش و برگشتن از آرمان‌ها نیست، بلکه برعکس می‌تواند مقدمه دستیابی به آرمان‌ها و نیز شکست دشمن در درازمدت باشد.

- و در نهایت اینکه می‌توان تصور کرد چنانچه آن تصمیم تاریخی امام در قبول قطع‌نامه نبود، ایران به جایگاه و قدرتی که پس از آن دست یافت، نمی‌رسید. رهبر انقلاب به‌تازگی درباره آن تصمیم گفته‌اند: «قبول قطع‌نامه که امام به آن جام زهر گفتند، کار عاقلانه و مدبرانه‌ای بود که در آن مقطع باید انجام می‌گرفت». حتی برخی تحلیلگران معتقدند اگر ایران از فرصت قطع‌نامه ۵۹۸ چند ماه زودتر و قبل از آن که عراق بتواند نیروهای ایرانی را در جبهه‌ها عقب براند استفاده می‌کرد، امکان گرفتن امتیازهای بیشتری از عراق و حامیانش وجود داشت. چه این تحلیل درست باشد و چه نباشد، در هر حال می‌توان گفت جام زهری که در آن مقطع برای مصلحت کشور نوشیده شد و در ابتدا به ذائقه ایرانیان تلخ آمد، در نهایت به شربتی شیرین برای کشور و نظام تبدیل شد که کشور سال‌ها از شهد آن بهره‌مند شد.

۲-صلح به‌عنوان مقدمه پیروزی

در سال ششم هجرت، پیامبر اکرم(ص) به همراه گروه زیادی از مسلمانان به نیت حج عمره از مدینه به سمت مکه حرکت کردند. با وجود آنکه به دستور پیامبر، مسلمانان در این سفر با خود سلاح همراه نداشتند، سران قریش این حرکت را نوعی تهدید و اعلام جنگ با خود تلقی کردند. سران قریش بر این نظر بودند که به هیچ قیمت نمی‌توانند اجازه دهند محمد(ص) و یارانش در این شرایط وارد مکه شوند؛ چون این تصور را برای اعراب ایجاد می‌کرد که مسلمین به زور وارد مکه شده‌اند. فرستادگانی از دو طرف گسیل شدند و پیام‌هایی ردوبدل شد. سرانجام در محل چاه‌های حدیبیه، پیمانی بین پیامبر و قریش امضا شد. بر اساس این پیمان، دو طرف توافق کردند به مدت ۱۰ سال دست از جنگ با یکدیگر بردارند. پیامبر پذیرفت در آن سال بدون گزاردن عمره به مدینه بازگردند، اما از سال بعد از آن، هر سال مسلمین امکان یابند برای سه روز به مکه وارد شده و عمره بجا آورند. همچنین مسلمانان تعهد کردند که هر تازه‌مسلمانی که از مکه به مدینه پناهنده شود، به مکه بازگردانند، اما اگر کسی از مدینه به مکه پناهنده شد، قریش موظف به بازگرداندن او نبود.

برای مسلمانان همراه پیامبر که همواره سران قریش را مشرک و دشمن اصلی خود می‌دانستند، پذیرش صلح با چنین دشمنی آن‌هم با چنین شرایطی، بسیار سخت بود. بسیاری از مسلمانان ترجیح می‌دادند با اتکا به قدرت خود، مکه را فتح کنند و بنابراین قبول صلح با قریش را ننگ تلقی می‌کردند. در برخی تواریخ نقل شده است وقتی پیامبر به همراهان خود دستور داد به علامت پایان عمره، شترها را قربانی کرده و سرهای خود را بتراشند، برخی زبان به اعتراض گشودند. در این میان بود که سوره فتح بر پیامبر اکرم نازل شد که این پیمان را فتح مبین نامید: «إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً». بعد از سه سال وقتی مکه فتح شد، مسلمین دریافتند که در حقیقت، فتح مکه را مدیون صلح حدیبیه هستند. اولا، نفس انعقاد این پیمان به این معنا بود که قریش موجودیت سیاسی دولت مدینه را پذیرفته است. ثانیا، این صلح باعث شد رسول خدا فرصتی برای بسط دعوت خویش در سایر نقاط جزیره‌العرب و حتی خارج از آن پیدا کند. به‌علاوه، حضور مسلمین در حج در سال‌های بعد و تعامل مستقیم آنان با مردم مکه و سایر قبایل، تبلیغات منفی قریش علیه مسلمانان را خنثی کرد و به تدریج بسیاری از اهالی مکه و از جمله برخی سران مشرکان نیز اسلام آوردند. همچنین، پس از این پیمان، آن دسته از قبایلی که برای پیوستن به مسلمانان از خشم قریش هراسان بودند، توانستند با مسلمانان هم‌پیمان شوند.

در داستان صلح حدیبیه نیز نقش رهبری شجاعانه و مدبرانه به‌روشنی نمایان است. در این قضیه نیز ظاهربینان کوته‌نگر، آن را خواری برای مسلمین و متضاد با آرمان‌های اسلامی تلقی کردند و شاید اگر حکم وحی الهی نبود، شعارهای آنان می‌توانست در داخل امت اسلامی شکاف ایجاد کند؛ اما در طول زمان معلوم شد این صلح، مقدمه فروریختن نظام کفر و شرک در مکه قرار گرفته است.

نکته مهمی که می‌توان در مقایسه با قضیه قبول قطع‌نامه به آن اشاره کرد، این است که بر اساس نظر برخی مورخان، در حدیبیه پیمان صلح بین پیامبر اسلام و سران قریش در زمانی اتفاق افتاد که جبهه اسلام در شرایط قوت نسبی بود، نه در شرایط ضعف. تاریخ نشان داد پیروزی‌هایی که صلح حدیبیه توانست نصیب جبهه اسلام کند، با ادامه جنگ با قریش احتمالا به‌سادگی قابل دستیابی نبود. شاید به این دلیل که اسلام دنبال فتح دل‌ها بود، نه فتح سرزمین‌ها و روشن است دل‌هایی که در صلح و از طریق آگاه‌سازی و الگونمایی فتح می‌شوند، در جنگ -حتی اگر کاملا پیروزمندانه هم باشد- قابل فتح نیستند.

۳-توافق برجام

بحران هسته‌ای ایران از تابستان ۱۳۸۱ به دنبال انتشار یک گزارش از سوی سازمان منافقین که از فعالیت‌های ایران در تأسیسات نطنز و آب سنگین اراک خبر می‌داد، آغاز شد. در رابطه با اینکه اهداف ایران از ورود به فعالیت‌های هسته‌ای دقیقا چه بوده، ممکن است از سوی دوست و دشمن فرضیه‌های متفاوتی مطرح شود؛ اما می‌توان گفت بازدارندگی در مقابل قدرت‌های مخالف، یکی از مهم‌ترین اهداف ایران برای دسترسی به توان هسته‌ای بوده است. به هر حال، هدف هرچه بوده، نمی‌توان انکار کرد که رقبای منطقه‌ای ایران از ظهور بحران هسته‌ای به‌عنوان فرصتی مغتنم برای به‌گوشه‌راندن ایران در صحنه بین‌المللی استفاده کرده و با بهره‌گیری از حساسیت جهانی نسبت به این موضوع -حتی در بین افکار عمومی و نخبگان جوامع مختلف- ایران را به‌عنوان متهم توسعه‌طلبی اتمی در کنار کره شمالی نشاندند و آن را آماج تحریم‌های بین‌المللی سخت‌گیرانه قرار دادند.

ذکر این نکته لازم است که ایران از بهار ۱۳۵۹، همواره تحت تحریم‌های آمریکا قرار داشت؛ اما این تحریم‌ها اثر چندانی بر روابط تجاری ایران با بقیه دنیا و به‌خصوص اروپا نداشت. در دهه ۷۰ شمسی، ایران از تعاملات خود با کشورهای اروپایی برای بازسازی صنایع کشور بهره فراوانی برد. بی‌تردید این وضعیت، به‌ویژه برای اسرائیل، پذیرفتنی نبود. در این دوره رژیم صهیونیستی و طرفداران آن در آمریکا تلاش فراوانی کردند تا اروپا و بقیه دنیا را از تعامل با ایران بازدارند؛ اما بدون بهانه‌ای قانع‌کننده، دنیا با آنها همراهی جدی و قاطعی نمی‌کرد. در میانه دهه ۷۰، طرفداران اسرائیل در کنگره و سنای ایالات متحده تلاش کردند با طراحی تحریم‌های ثانویه، دنیا را از تعامل اقتصادی با ایران دور کنند. با همه اینها، هنوز تعاملات ایران با دنیا ادامه داشت؛ بنابراین آمریکا و اسرائیل از ظهور بحران هسته‌ای ایران به بهترین نحو استفاده کردند تا با چسباندن اتهام توسعه‌طلبی هسته‌ای، دنیا را با خود علیه ایران همراه کنند.

چنانچه بپذیریم که تلاش ایران برای دستیابی به فناوری هسته‌ای با هدف ایجاد بازدارندگی برای کشور بوده است، قاعدتا این توانمندی می‌توانست در موقع مناسب به‌عنوان یک ابزار برای گرفتن امتیازات اقتصادی و ضمانت‌های امنیتی از غرب مورد استفاده قرار گیرد اما در طول زمان - و البته با توجه به زیاده‌خواهی غربی‌ها- موضوع هسته‌ای در داخل کشور به یک موضوع آمیخته با غرور ملی تبدیل شد و بدین لحاظ وجهه حیثیتی یافت. دیگر برای دولت‌ها از هر جناح آسان نبود که از آن به‌عنوان یک ابزار مذاکره استفاده کرده و بر سر آن معامله کنند.

می‌توان گفت که در سال‌های نخست، دریافت مسئولان ایران از حساسیت دنیا نسبت به موضوع هسته‌ای تا اندازه‌ای ساده‌اندیشانه بود. آنها تصور می‌کردند که با توضیح‌دادن اینکه قصد ساخت سلاح هسته‌ای ندارند، دنیا قانع شده و از ادامه موضوع دست برمی‌دارد. مذاکراتی که در دوره دولت آقای خاتمی برای حل‌وفصل موضوع با سه کشور اروپایی انجام شد، با عدم همراهی آمریکا بی‌نتیجه ماند؛ چراکه آمریکا و متحد آن اسرائیل، اساسا تمایلی به ازدست‌رفتن این فرصت طلایی برای تسلیم یا محکوم‌کردن ایران نداشتند. به دنبال روی‌کارآمدن دولت آقای احمدی‌نژاد و با طرح موضوعاتی نظیر انکار هولوکاست، حریفان بهانه‌های بیشتری برای مظلوم‌نمایی و محکوم‌کردن ایران در صحنه‌های بین‌الملل یافتند. به مدد این فرصت‌ها، آمریکا و بلوک غرب موفق شدند با همراه‌کردن کشورهایی نظیر روسیه و چین در چند قطع‌نامه تمام ارکان اقتصادی ایران را به تحریم کشانده و گلوگاه‌های کشور را تنگ کنند. البته همان‌طورکه معمولا تحمل سختی‌ها باعث آبدیدگی و تقویت توانمندی‌های یک انسان می‌شود، این تحریم‌ها نیز در دل خود فرصت‌هایی برای توانمندسازی کشور در مقابله با حریفان ایجاد کرد. ولی بی‌تردید هزینه‌هایی که این تحریم‌ها بر اقتصاد کشور، معیشت مردم و انسجام داخلی وارد کرد، سرسام‌آور بود. می‌توان گفت که تحریم‌ها مسیر ایران برای دستیابی به بنیه صنعتی و شکوفایی اقتصادی را که در دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ دنبال می‌شد منحرف کرد. در سال‌هایی که شدیدترین تحریم‌ها بر اساس قطع‌نامه‌های سازمان ملل بر کشور اعمال شد و همه کشورها موظف به تبعیت از آن بودند، بخش عظیمی از توان و ظرفیت کشور صرف آن می‌شد که با دورزدن تحریم‌ها در تأمین بودجه عملیاتی، کالاهای اساسی و معیشت مردم خلل ایجاد نشود. از این نظر، می‌توان وضع کشور در این دوره را به خانواده‌ای تشبیه کرد که آن‌قدر درگیر تأمین معیشت روزانه و به‌اصطلاح نان شب خود است که دیگر فرصتی برای اندیشیدن به بهبود و توسعه وضعیت خود ندارد.

در برنامه‌های پنج‌ساله متوالی کشور و نیز در برنامه ایران ۱۴۰۴ مواردی مثل تبدیل‌شدن به قطب علمی منطقه، جذب سرمایه برای توسعه کشور، یک‌رقمی‌شدن نرخ تورم و بی‌کاری و پرورش نیروی انسانی زبده، همواره جزء اهداف برنامه‌ها بوده‌اند؛ اما تقریبا از نیمه دهه ۸۰، شوک‌های متوالی اقتصادی و مالی ناشی از تحریم‌های بین‌المللی، اکثر هدف‌گذاری‌ها را بی‌معنا کرد. از سوی دیگر تحریم‌های بین‌المللی کشور را به سمت عدم شفافیت مالی در مبادلات خود با دنیا برد. اگرچه استفاده از روش‌های غیرشفاف در مبادلات مالی با دنیا برای دورزدن تحریم‌ها اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند اما زمینه‌های مناسبی برای فساد مالی و سودجویی واسطه‌ها نیز فراهم کرده‌اند. همچنین شوک‌های اقتصادی، مالی و پولی ناشی از تحریم مثل کاهش ناگهانی ارزش پول ملی در مقابل ارزهای خارجی نیز اگرچه برای دلالان اموال بادآورده به همراه داشته اما برای تولیدکنندگان، کابوس و برای قشرهای متوسط به پایین کشور سخت بوده است. بررسی عواقب اقتصادی و به تبع آن اجتماعی و فرهنگی تحریم‌های همه‌جانبه برای کشور بحث جداگانه‌ای می‌طلبد اما به‌طورخلاصه می‌توان گفت که این تحریم‌ها نفس اقتصاد کشور را بریده و ادامه درازمدت آن روان جامعه را دچار خستگی و فرسودگی کرده است. این وضعیت، به حدی رسیده که امید به گشایش در آینده نیز از جامعه گرفته شده و بیش از هر چیز، نسل جوان کشور را به ناامیدی از آینده کشانده است. موج مهاجرت به خارج از کشور که به‌سرعت گسترده‌تر شده و نیز ناآرامی‌های اجتماعی در سال‌های ۹۶ و ۹۸، نشانه‌هایی از این خستگی و ناامیدی را بروز می‌دهد.

اگرچه تأثیر عملکرد دولت‌های مختلف در بروز این مشکلات را نمی‌توان نادیده گرفت اما تمام این اتفاقات را به ناکارآمدی دولت‌ها منسوب‌کردن، نادیده‌گرفتن ریشه اصلی مشکل است. سرمایه و نیروی انسانی نخبه در ذات خود به‌دنبال آرامش و ثبات است. اگر کشور نتواند چنین فضایی برای فعالیت باثبات سرمایه‌گذاران و کارآفرینان فراهم کند، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که مسائلی مثل تورم، بی‌کاری، مهاجرت، فقر گسترده، و نوسان شدید نرخ ارز را حل کند.

پس از یک دهه تلاش‌های بی‌نتیجه برای حل مسئله هسته‌ای، نهایتا نظام به این نتیجه رسید که برای حل این مسئله باید از خود نرمش بیشتری نشان دهد. به دنبال طرح موضوع نرمش قهرمانانه از سوی رهبری، تماس‌ها و مذاکرات مستقیم با طرف آمریکایی از سال ۱۳۹۱ آغاز شد و نهایتا به امضای توافق برجام با ۵+۱ در سال ۱۳۹۴ انجامید. روح حاکم بر برجام این است که در قبال پذیرش محدودیت‌هایی جدی اما زمان‌مند بر برنامه هسته‌ای ایران، غرب دست از تحریم‌های هسته‌ای بردارد و مسیرهای تبادل مالی و اقتصادی بین ایران و سایر کشورها باز شود. این توافق البته محدودیت‌هایی نیز داشت از جمله اینکه ایران نپذیرفت که راجع به مسائل دیگر مورد علاقه غرب مثل توان موشکی و حضور منطقه‌ای خود مذاکره کند و در مقابل طرف آمریکایی نیز برداشتن تحریم‌ها را فقط محدود به تحریم‌های هسته‌ای کرد و نیز تلاش کرد که از طریق مکانیسم ماشه، چماق تحریم را بر سر ایران نگاه دارد. بعدها معلوم شد که به دلیل وابستگی شدید اقتصاد دنیا و به‌ویژه اروپا به آمریکا و از جمله به دلیل غلبه دلار در مبادلات مالی دنیا، آمریکا اهرم‌های زیادی برای اختلال در مبادلات اقتصادی و مالی ایران در دست دارد که می‌تواند بدون آنکه مستقیما برجام را نقض کند، راه‌های تنفس اقتصاد ایران را تنگ کند. همچنین این نکته معلوم شد که ملایم‌ترین دولت آمریکا نیز حتی اگر صادقانه وارد توافق با ایران شده باشد، در تنگنای جدال‌های بین جناح‌های مختلف داخلی آمریکا که هیچ‌یک انگیزه و علاقه‌ای به نرمش در مقابل ایران ندارند، در استفاده از اهرم‌های خود علیه ایران ملاحظه نخواهد کرد.

با همه محدودیت‌های برجام، حتی اجرای ناقص آن از سوی غرب در یکی، دو سالی که این توافق اجرا شد، منجر به ایجاد آرامش و ثباتی نسبی و رشدی قابل‌قبول در اقتصاد ایران شد. این توافق، افقی برای فعالیت اقتصادی در بازارهای ایران گشود که امید به آینده بهتر و انتظار رشد و توسعه را پیش‌روی مردم و به‌ویژه نسل جوان کشور قرار داد. از طرف دیگر، مذاکرات برجام یک‌بار دیگر نشان داد که ایران می‌تواند با اعتمادبه‌نفس و تکیه بر توانمندی‌ها و نقاط قوت خود، با کشورهای حریف مذاکره و تعامل کند. اما این توافق که در یک ارزیابی کلان - و نه لزوما در اجزای آن- به نفع ایران بود و سایه اعمال فصل هفتم منشور ملل متحد را از سر ایران دور می‌کرد، با خروج آمریکا از توافق در سال ۱۳۹۷ ادامه نیافت.

۴-سیاست فشار حداکثری

باید اذعان کرد که برجام دارای نقص بود؛ اما نقایص برجام بیش از آنکه ناشی از کوتاهی مذاکره‌کنندگان یا نظایر آن باشد، عمدتا به نادیده‌گرفتن برخی از واقعیت‌ها در جریان توافق از سوی دو طرف برمی‌گشت. می‌توان گفت ضعف اساسی توافق برجام که در نهایت باعث نقض گسترده و خروج آمریکا از آن شد، مسائلی بود که در برجام به آن پرداخته نشد. در طول مذاکرات هسته‌ای، طرف‌های برجام تفاهم کرده بودند که فقط درمورد مسائل هسته‌ای با هم مذاکره کنند. این امر اگرچه در آن زمان برای پیشرفت مذاکرات کارساز بود و دستیابی به توافق را ساده‌تر کرد اما در طول زمان ثابت شد که یک توافق ناقص نمی‌تواند تعادل را به روابط ایران و غرب برگرداند. در زمان عقد توافق، همه کسانی که منافعشان در آن توافق، آن‌چنان‌که می‌خواستند، در نظر گرفته نشده بود، از جمله اسرائیل، کشورهای عرب و جناح‌های تندرو در حکومت آمریکا، تلاش کردند تا آن را بر زمین بزنند. در نهایت، چون این جناح‌ها نتوانستند در متوقف‌کردن توافق موفق شوند، آن را به‌عنوان «توافق اوباما با ایران» تلقی کرده و در کمین ماندند تا آن را در اولین فرصت خنثی کنند. دولت اوباما برای اجرائی‌کردن این توافق، مجبور شد از اختیارات رئیس‌جمهور استفاده کند تا بتواند مخالفت جدی کنگره و سنا را پشت‌سر بگذارد. در همان زمان گروهی از قانون‌گذاران آمریکا در نامه‌ای صریح به رهبری نوشتند که به این توافق خوش‌بین نباشید؛ چراکه دولت بعدی آمریکا در اولین فرصت آن را باطل خواهد کرد. واقعیت این است که جناح‌های تندرو در حکومت آمریکا و هم‌پیمانان آنها به‌ویژه اسرائیل و اعراب نمی‌توانستند تحمل کنند که توافق برجام بدون پرداختن به مسائلی که برای آنان حیاتی بود، فشار را از روی ایران بردارد و ایران رهاشده از فشار تحریم به دنبال رشد و توسعه اقتصاد خود باشد. می‌توان گفت که مذاکره‌کنندگان برجام، چه در سمت ایران و چه در سمت آمریکا، این مخالفت‌ها را دست‌کم گرفتند و اندیشیدند که با امضای دولت وقت آمریکا زیر توافق برجام موضوع حل شده است. شاید هم دولت اوباما می‌اندیشید که با توافق برجام راه برای ادامه مذاکرات با ایران بر روی بقیه موضوعات باز شده و در گام‌های بعدی، تلاش خواهد شد که ذی‌نفعان بیشتری را درگیر این معامله کند؛ موضوعی که ایران برای آن آمادگی نداشت.

واقعیت آن است که منافع درگیر از جانب جناح‌های داخلی آمریکا و فشارهای بیرونی از جانب متحدان آن خیلی جدی‌تر از آن بود که دولت بعدی آمریکا بتواند به ملاحظه امضای دولت قبلی به آن پایبند بماند. حتی در زمان اوباما نیز دولت آمریکا -اگر هم حسن‌نیتی در اجرای برجام داشت- در مقام اجرای توافق مجبور بود به ملاحظه این فشارهای داخلی و بیرونی، نسبت به ایران سختگیری کند. تقدیر این بود که بعد از دولت اوباما، افراطی‌ترین، نامتعادل‌ترین و اسرائیل‌دوست‌ترین رئیس‌جمهور دهه‌های اخیر در آمریکا به قدرت رسید. ترامپ که در مبارزات انتخاباتی، ابطال توافق برجام به قصد دستیابی به یک توافق جامع با ایران را جزء اصلی‌ترین برنامه‌های ریاست‌جمهوری خود اعلام کرده بود، وقتی مطمئن شد که ایران حاضر نیست برای توافق جامع‌تر مذاکره کند از برجام خارج شد و سیاست فشار حداکثری را در پیش گرفت.

در مدت سه سالی که سیاست فشار حداکثری آمریکا ادامه یافت، دولت آمریکا از هرگونه ابزاری برای بستن شریان‌های حیاتی اقتصاد ایران استفاده کرده و هرگونه خباثتی از جمله تحریم همه ارکان سیاسی و اقتصادی کشور و نیز ترور علنی به خرج داد تا ایران را تسلیم کند. با وجود آنکه ارزیابی ترامپ از توان مقاومت ایران اشتباه بود و او توفیقی در به‌دست‌آوردن توافق بهتر با ایران به دست نیاورد اما توانست با بزرگ‌جلوه‌دادن خطر ایران برای کشورهای منطقه، آنها را به سمت ارتباط و اتحاد با اسرائیل بکشاند. با وجود امتیازات بزرگی که دولت ترامپ به اسرائیل داد، از جمله انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس، کنارگذاشتن راه‌حل دو دولتی در مسئله فلسطین، به‌رسمیت‌شناختن الحاق بلندی‌های جولان و نظایر آن و با وجود تحقیری که نثار برخی از کشورهای عرب کرد، این کشورها بدون کسب امتیاز مهمی از اسرائیل به توافق ابراهیم پیوستند. نمی‌توان از این واقعیت گذشت که یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های اتحاد این کشورها با اسرائیل و تقدیم قراردادهای صدها میلیاردلاری به آمریکا این بود که از آنها در مقابل گسترش منطقه‌ای ایران حفاظت کند. اینکه چه بخش از خطری که این کشورها از ناحیه ایران احساس می‌کنند واقعی است و چه بخشی از آن ناشی از موج تبلیغات ایران‌هراسانه از سوی دشمنان آن است جای بحث دارد. ولی به‌هرحال چنین فضایی وجود دارد و البته برخی رفتارهای ایران در سیاست خارجی و عملکرد منطقه‌ای آن و برخی رفتارهای داخلی مثل حمله به سفارت عربستان سعودی در تهران نیز به آن دامن زده است.

اثرات سیاست فشار حداکثری آمریکا بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی داخلی ایران هم‌اکنون پیش‌روی ما قرار دارد. سقوط شدید ارزش پول ملی با چندبرابرشدن قیمت دلار، تورم نزدیک به ۵۰ درصد، کاهش شدید فروش نفت، بلوکه‌شدن منابع مالی ایران در کشورهای دیگر، کسری شدید بودجه سالانه، گسترش بی‌کاری و فقر، سختی در تأمین برخی از کالاهای اساسی و بالارفتن شدید هزینه تجارت خارجی از نتایج سیاست فشار حداکثری بر اقتصاد ایران است. البته در کنار آن می‌توان به برخی نتایج مثبت تحریم‌ها از جمله رشد تولید داخلی برای جایگزینی کالاهای تحریمی، کاهش وابستگی به صدور نفت و نیز افزایش قدرت دفاعی اشاره کرد. ولی به‌هرحال باید اذعان کرد که تحریم‌های طولانی و بسیار سختگیرانه‌ای که هم‌اکنون بر ایران اعمال می‌شود توان اقتصادی کشور را به‌سرعت تحلیل برده و آسیب‌های اجتماعی را به دنبال خود می‌آورد.

اگر شاخص‌هایی مثل میزان رضایت مردم از نظام حکمرانی کشور، میزان رفاه عمومی، برداشتی که مردم از عمق گسترش فساد دارند، درصد مشارکت آنان در انتخابات و میزان مهاجرت نخبگان کشور را ملاک قرار دهیم، نشانه‌های روشنی از فرسایش تحمل مردم در مقابل فشارهای اقتصادی را مشاهده می‌کنیم. گرچه عملکرد دولت‌های مختلف قطعا در ایجاد بحران‌های اقتصادی و اجتماعی موجود کشور مؤثر بوده است؛ اما بی‌تردید ریشه بحران‌های موجود در عملکرد این یا آن دولت نیست؛ کمااینکه در ۱۶ سال گذشته دو دولت با دو رویکرد و گرایش سیاسی کاملا متفاوت، در شرایط مشابه عملکردهای یکسانی در مقابل پدیده تحریم از خود نشان داده و پیامدهای مشابهی را نیز تجربه کردند که می‌توان آن را در بروز نارضایتی بیشتر مردم خلاصه کرد.

با وجود آنکه ترامپ بدون آنکه از سیاست فشار حداکثری نتیجه بگیرد، در یک رقابت نفس‌گیر از صحنه دولت آمریکا حذف شد و جای خود را به دولتی داد که بازگشت به برجام جزء شعارهای انتخاباتی آن بود، پس از استقرار این دولت، به‌زودی روشن شد که بازگشت آمریکا به برجام به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. این موضوع نشان می‌دهد که صرف‌نظر از آنکه چه کسی در واشنگتن بر سر کار باشد، بدون یک توافق همه‌جانبه با غرب و در رأس آن آمریکا، امکان واقع‌بینانه‌ای برای ازبین‌رفتن تحریم‌هایی که مانند زنجیر محکمی بر دست و پای ایران بسته شده است، به صورت پایدار وجود ندارد. فشار اسرائیل، کشورهای عرب و جناح‌های تندرو در آمریکا برای جلوگیری از بازگشت آمریکا به برجام یا سخت‌گیری در آن نشان می‌دهد که چه منافع پیچیده‌ای به این مذاکرات گره خورده است، تا آن حد که بازیگران آن نمی‌توانند این منافع را به‌سادگی نادیده انگارند.

۵-توافق جامع؟

اکنون می‌توان یک بار دیگر این سؤال را طرح کرد که راه رهاشدن از تحریم‌های ظالمانه علیه کشورمان و عبور از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن چیست؟ با توجه به آنچه در پیش آمد، به نظر می‌رسد راه‌حل توافق محدود به موضوع هسته‌ای کم‌کم از فهرست گزینه‌های غرب در مقابل ایران در حال خارج‌شدن است. حتی اگر آمریکا به برجام بازگردد و تحریم‌ها را هم رفع کند، پایبندی به توافق را مشروط به تن‌دادن ایران به مذاکره برای بقیه مسائل خواهد کرد. همچنین بدون حل‌وفصل بقیه مسائل فی‌مابین، مخالفان برجام که حضور یا نفوذ قدرتمندی در هیئت حاکمه آمریکا و کشورهای غربی و عربی دارند؛ مثل دفعه قبل نخواهند گذاشت که این امر پایدار بماند و به هر شیوه ممکن آن را نقض خواهند کرد. با این شواهد، می‌توان نتیجه گرفت که غرب حاضر نیست ایران را به صورت گسترده و پایدار از زنجیر تحریم رها کند؛ بدون اینکه بتواند از نظر خود برنامه‌های توسعه‌ای یا دفاعی ایران که منافعش را تهدید می‌کند، محدود کند. از سوی دیگر، از دید ایران نیز تسلیم‌شدن در مقابل زیاده‌خواهی‌های آمریکا، آن هم در شرایطی که یک بار در توافق خیانت کرده و نشان داده است که شریک صادق و متعهدی در توافق نیست، بسیار سخت به نظر می‌رسد. با این اوصاف، به نظر می‌رسد مسیرهایی که برای دستیابی به یک ثبات بلندمدت برای ایران مطرح است، به دو گزینه محدود می‌شود: اول، سیاست مقاومت و مذاکره‌نکردن و دوم، مذاکره برای یک توافق جامع.

بگذارید ابتدا گزینه مقاومت را بررسی کنیم. اگر شرایط سخت اقتصادی و اجتماعی داخلی را در نظر بگیریم و اگر این واقعیت را بپذیریم که در جهان به‌هم‌پیوسته امروز، زندگی در شرایط ایزوله از نظام اقتصادی دنیا امکان‌پذیر نیست، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که گزینه مقاومت و عدم توافق اگر هم در کوتاه‌مدت قابل اجرا و حتی موفق باشد، در درازمدت قابل ادامه نیست. به عبارت دیگر، چنین سیاستی فقط برای آن مناسب است که بلوک غرب، ازاین‌رو که ایران را در تنگنای تحریم نبیند، مجبور شود که امتیازات بیشتری در یک مذاکره به ایران دهد؛ اما از سوی دیگر این سیاست به‌تدریج باقی‌مانده توان اقتصادی کشور را به تحلیل خواهد برد و منجر به فقیرترشدن اقشار ضعیف و متوسط جامعه خواهد شد که به نوبه خود می‌توانند بنیان‌های اجتماعی و سیاسی کشور را نیز مورد تهدید جدی قرار دهد.

اکنون بگذارید فرض کنیم که گزاره فوق نادرست بوده و کشور می‌تواند سیاست مقاومت اقتصادی همراه با توسعه هسته‌ای را با موفقیت کامل اجرا کرده و به اهداف آن دست یابد؛ یعنی بتواند بنیان‌های اقتصادی کشور را تقویت و اقتصاد کشور را متحول کند و معضلاتی مثل فقر، تورم، بی‌کاری، فساد و... را بهبود بخشد. در این حالت، آیا تصور می‌کنیم که جهان غرب و رقبای ایران دست روی دست می‌گذارند تا این کشور به چنین قدرت اقتصادی تبدیل شود و هم‌زمان توان هسته‌ای کشور را نیز بدون محدودیت افزایش دهد؟ قطعا در چنین سناریویی، آمریکا و متحدانش در گام نخست تمام امکانات خود را به کار خواهند گرفت تا اقتصاد کشور را متلاطم و زیرساخت‌های اقتصادی کشور را تضعیف کنند. آنها علاوه بر ادامه تحریم تا سرحد خفه‌کردن ایران، تهدید جنگ را بالای سر کشور نگه خواهند داشت تا ثبات اقتصاد کشور را به هم بزنند و سرمایه‌ها را از بخش تولید فراری دهند. در نهایت، آنها اگر هم با تحریم موفق نشوند، بی‌تردید به سراغ گزینه نظامی خواهند رفت. دولت ترامپ به دلیل پیمان‌شکنی و زورگویی نسبت به همه دنیا از محبوبیت و جایگاه کافی برای ایجاد اتحادی علیه ایران برخوردار نبود و در این امر موفق نشد؛ اما یک دولت مقبول در صحنه بین‌المللی مثل دولت بایدن که هم‌زمان بتواند ایران را به‌عنوان طرف سرکش از توافق و امتناع‌کننده از مذاکره به دنیا نشان دهد، احتمالا قادر به ایجاد چنین اجماعی علیه ایران در شورای امنیت ملل متحد و حتی افکار عمومی دنیا خواهد بود و حتی ممکن است با تراشیدن بهانه‌ای، سناریویی مشابه با آنچه در حمله به عراق در سال ۱۳۸۲ انجام داد، برای ایران نیز اجرا کند. بنابراین باید در نظر گرفت که سیاست افزایش توان هسته‌ای خارج از چارچوب برجام که در سناریوی مقاومت مطرح است تا وقتی که برای استفاده به‌عنوان ابزاری برای معامله بهتر در مذاکرات به کار گرفته شود، می‌تواند مفید باشد؛ اما اگر قرار بر توافق نباشد، این سیاست به ضد خود تبدیل شده و به‌عنوان بهانه‌ای برای گسترش ایران‌هراسی و تحریک دنیا علیه ایران استفاده خواهد شد. در این صورت یا باید ایران به سمت ساخت سلاح هسته‌ای پیش برود و خود را در موقعیتی شبیه کره شمالی قرار دهد یا بدون اینکه به بازدارندگی هسته‌ای برسد، به عنصر نامطلوب در عرصه جهانی تبدیل شده و با محکومیت‌های جهانی و تحریم‌های هر روز شدیدتر مواجه شود. به طور خلاصه، سخت است که بتوان برای این سیاست پایانی موفقیت‌آمیز تصور کرد.

بنابراین می‌ماند گزینه دوم یعنی مذاکره برای توافق جامع. نظریه‌ای که در این بخش بررسی خواهیم کرد، این است که حتی اگر با وجود استدلالات فوق، این گزینه را تنها مسیر عملی برای گذر از شرایط موجود ندانیم، به نظر می‌رسد مذاکره برای توافق جامع راه‌حلی است که در شرایط امروز و با درنظرگرفتن همه واقعیت‌های موجود کشور و دنیا، هم عملی و هم لازم است. حتی فراتر از آن، می‌توان پیش‌بینی کرد که چنین سیاستی می‌تواند مشابه آنچه در واقعه صلح حدیبیه یا پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ اتفاق افتاد، روشی باشد که نه‌تنها راه برون‌رفت از بن‌بست موجود را پیش پای کشور قرار می‌دهد؛ بلکه در درازمدت اثر تثبیت‌کننده و قدرت‌بخش برای نظام خواهد داشت.

البته مشابه آنچه در هر دو مورد تاریخی اتفاق افتاد، پذیرش تغییر مسیر سیاست کشور و قبول مذاکره با غرب و حتی مذاکره مستقیم با آمریکا در ابتدا برای مسئولان بسیار سخت بوده و توجیه آن برای وفاداران به نظام دشوار خواهد بود. بی‌تردید، مخالفان آن را به تسلیم نظام در مقابل غرب تعبیر خواهند کرد و از این رهگذر، ممکن است مسئولان را شماتت کنند و بی‌تردید وفاداران نظام، از احساس کوتاه‌آمدن نظام در مقابل فشار غرب مغموم و هراسان و حتی شاید ناراضی خواهند شد؛ اما باز هم مشابه هر دو مورد تاریخی، اگر بتوان از این موج‌های کوتاه‌مدت با انسجامی که رهبری نظام - با حمایت و اقتداری که در میان مردم دارد- به‌راحتی قادر به ایجاد آن بوده و با گفت‌وگوی با مردم به سلامت عبور کرد، دستاوردهای چنین امری در درازمدت برای منافع ملی ایران بسیار ارزشمند خواهد بود.

واضح است که مسیر رسیدن به توافق عادلانه با غرب مسیر هموار نخواهد بود و ملزومات و ملاحظات فراوانی دارد که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد؛ اما در اینجا با این فرض که بتوان به توافقی همه‌جانبه با غرب دست یافت که سایه تحریم را به شکل طولانی‌مدت از سر ایران دور کند، به ثمراتی که چنین توافقی می‌تواند در درازمدت برای ایران داشته باشد، به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

- با برداشته‌شدن تحریم، اقتصاد ایران می‌تواند به رشدی سریع دست یابد. با بهره‌گیری از ظرفیت ذاتی اقتصاد ایران -که حتی سخت‌ترین تحریم‌ها در مدت طولانی هم نتوانسته است آن را به زمین بزند- با اصلاح ساختارهای معیوب اقتصادی در غیاب عنصر خصمانه و کنترل‌ناپذیر تحریم، با سرمایه‌گذاری درآمد حاصل از فروش نفت و فراورده‌های آن در تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و تولیدی ایران و بالاخره با بهره‌گیری از ظرفیت نیروی انسانی جوان و متخصصی که ایران از آن بهره‌مند است، می‌توان با سرعت به ترمیم زخم‌های اقتصاد ایران پرداخت. از سوی دیگر، با بازشدن بازارهای جهانی و منطقه‌ای به روی محصولات ایرانی- به‌ویژه در حوزه صنایع دانش‌بنیان- می‌توان اقتصاد دنیا را به اقتصاد ایران گره زد و در بلندمدت اهرم‌هایی - نه از نوع نظامی یا هسته‌ای، بلکه از نوع اقتصادی و اجتماعی- ایجاد کرد که اقتصاد ایران را تحریم‌ناپذیر کند.

با دورشدن تهدیدی که کشورهای عرب از برنامه‌های ایران احساس می‌کنند، می‌توان انتظار داشت که آنها دیگر نیازی به توافق ذلیلانه با اسرائیل نداشته باشند. از سوی دیگر، در غیاب یک تهدید ملموس از سوی ایران، توجیه‌کردن چنین روابطی با اسرائیل برای مردم خودشان بسیار دشوارتر خواهد شد. همچنین دور از انتظار نیست که شکاف‌های موجود بین کشورهای منطقه نیز در غیاب بهانه مشترکی به اسم ایران سر باز کند. هریک از این اتفاقات از آنجا که در جناح کشورهای مقابل ایران اختلاف ایجاد می‌کند، در نهایت به نفع ایران خواهد بود.

با بهبود روابط بین ایران و کشورهای عرب و به تبع آن کشورهای مسلمان، دست ایران برای ارائه فرهنگ و تمدن ایرانی و ارزش‌های اسلامی بازتر خواهد بود. از آنجا که ایران چشمداشتی به زمین یا منابع و اموال کشورهای عرب و اسلامی ندارد و فقط به دنبال جذب قلب‌های مسلمانان جهان است، روشن است که چنین امری در فضای صلح و دوستی میسر است، نه در فضای دشمنی و جنگ. چه بسا از این طریق، حتی ایران بتواند بر سیاست‌های حکام کشورهای اسلامی نیز تأثیری مثبت ایجاد کند. برای روشن‌ترشدن این موضوع باید توجه کرد که حضور نیروهای ایرانی در سوریه یا عراق، گرچه در حفظ یا تقویت دولت‌های این کشورها مؤثر بوده و با حمایت بخشی از مردم این کشورها نیز همراه است؛ اما بخش‌هایی از جامعه این کشورها را نیز در صف مخالفان جای داده که ایران را به منزله مداخله‌گر در امور داخلی خود تلقی می‌کنند. به‌عنوان نمونه می‌توان به تظاهرات گروه‌هایی از مردم عراق یا لبنان علیه ایران در یکی، دو سال گذشته اشاره کرد. همچنین، در وضعیت فعلی، مسئولیت بسیاری از نابسامانی‌های داخلی این کشورها که محصول عمل سیاست‌مداران خود آنهاست، در افکار عمومی آنها و جهان عرب به دوش ایران افتاده است. از سوی دیگر متأسفانه مشاهده می‌کنیم که بعضا همان سیاست‌مدارانی که با کمک ایران به قدرت رسیده‌اند، در فرصت مناسب ایران را وجه‌المصالحه معامله با جهان غرب یا شرق قرار می‌دهند. از اجماع‌سازی‌های خطرناک در اطراف ایران که غالبا با حضور اسرائیل همراه است، جلوگیری خواهد شد. نظیر آنچه در جمهوری آذربایجان، کشورهای حوزه خلیج فارس و کردستان عراق در حال اتفاق است و چه بسا این تهدید با برقراری ارتباط اسرائیل با کشورهای بیشتری از همسایگان ما در آینده نزدیک گسترش یابد.

کشور ایران به ملاحظه موقعیت ژئوپلیتیک خود، ارتباطات فرهنگی در حوزه فارسی‌زبانان، نفوذ مذهبی در حوزه شیعیان، اتصالات اسلامی با مسلمانان منطقه و جایگاه فرهنگی خود در شبه‌قاره هند، آسیای صغیر، آسیای مرکزی و قفقاز و در میان کردها از پتانسیل نامحدودی برای افزایش نفوذ معنوی و فرهنگی خود برخوردار است. می‌توان تصور کرد که با اعمال سیاست‌های مناسب در فضای صلح و آرامش، در میان‌مدت کشورمان بتواند به‌سرعت به قطب فرهنگی منطقه تبدیل شود. صلح، فضای تبادل فرهنگی بین ایران و مردم منطقه را توسعه می‌دهد.

اگر بپذیریم که بخش بزرگی از جوانان ما در مقابل معضلاتی مثل بی‌کاری، افزایش هزینه‌ها، معضلات ازدواج، مسکن و معیشت و تنگ‌بودن افق آینده کشور با بحران امید مواجه هستند، رفع موانع اقتصادی توسعه کشور می‌تواند به‌مثابه تزریق امید به نسل جوان کشور عمل کرده و سیل عظیم مهاجرت را که به صورت روزافزون به قشرهای مختلف اجتماعی سرایت کرده است تا حد معقول کنترل کند.

کشور هم‌اکنون با معضلات داخلی در حوزه زیرساخت‌های توسعه‌ای و مسائل مرتبط با آب، انرژی و محیط زیست روبه‌روست. حل این مشکلات در گرو تمرکز، تلاش و برنامه‌ریزی مسئولان در کنار سرمایه‌گذاری مناسب برای تأمین مالی راه‌حل است. بدون پرداختن به این معضلات، آینده کشور در چند دهه بعد مبهم خواهد بود و چالش‌های اجتماعی گریبان‌گیر ایران خواهد شد. نیاز به آرامش و سیاست‌های مدبرانه و نیز تأمین سرمایه برای حل این معضلات جزء واجبات امروز ایران است.

توافق درازمدت با غرب، پس از عبور از موج‌های اولیه، تبدیل به سرمایه بزرگ اجتماعی نظام جمهوری اسلامی خواهد شد. بی‌تردید در نظر مردم، اینکه نظام بتواند بر پایه مصلحت‌بینی و خردمندی، سایه تحریم‌ها را از سر کشور بردارد و فضای مناسب برای رشد اقتصادی کشور را فراهم کند، موجب اعتماد مردم به کارآمدی نظام خواهد شد. این تدبیر -به‌ویژه اگر با برخی تدابیر داخلی برای گسترش نقش مردم در حکمرانی نیز همراه شود که موضوع بحث این نوشتار نیست- قطعا اثرات مثبتی در تثبیت بقای نظام و همراهی مردم با آن خواهد داشت؛ همان‌طور که در قضیه قبول قطع‌نامه ۵۹۸ داشت.

۶-سؤالات کلیدی

سؤالات و ابهامات فراوانی درباره چگونگی و الزامات دستیابی به یک توافق جامع بین ایران و غرب قابل طرح است که پرداختن به همه آنها در این مقال ممکن نیست؛ اما در این قسمت به دو سؤال اساسی و تعیین‌کننده در این زمینه پرداخته خواهد شد.

۱-۶: آیا زمان کنونی، زمان مناسبی برای ورود به مذاکره برای توافق جامع با غرب است و اگر آری، به چه دلیل؟

واضح است که برای جمهوری اسلامی ایران، همان‌طور که در سیاست‌های اعلام‌شده مسئولان کشور نیز ذکر شده است، چنانچه امکان رسیدن به تفاهمی عادلانه با غرب و رهایی از تور تحریم وجود داشته باشد، این توافق هرچه زودتر اتفاق افتد، بهتر است؛ اما سؤال اینجاست که آیا اکنون ایران در شرایطی مساعد قرار دارد که بتواند در معامله‌ای عادلانه با غرب در مقابل دادن امتیازاتی که برایش حیاتی نباشد، امتیازات قابل قبولی -شامل رفع پایدار بخش بزرگی از تحریم‌ها- را از طرف مقابل بگیرد؟ در پاسخ به این سؤال، می‌توان گفت که به نظر می‌رسد به دلایل زیر، بلوک غرب نیز برای انجام معامله با ایران اولویت و اهمیت قائل است:

راه‌حل تحریم و فشار برای تسلیم‌کردن ایران به بن‌بست رسیده است. سیاست فشار حداکثری توانسته ایران را دچار مشکلات زیادی کند؛ اما نتوانسته آن را تسلیم کند. کشورهای غربی چنان که خود اعلام می‌کنند، به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست فشار حداکثری باعث تقویت توان هسته‌ای و افزایش جسارت نظامی ایران شده است.

- امکان دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای برای غرب به‌ویژه اروپایی‌ها یک تهدید جدی است. گرچه ایران اعلام کرده که قصد ساخت سلاح هسته‌ای ندارد؛ اما غرب می‌داند که در غیاب توافقی که عدم ساخت سلاح هسته‌ای از سوی ایران را با محدودیت‌ها و بازرسی‌ها تضمین کند، دست ایران برای فعالیت هسته‌ای باز خواهد بود. این روند باعث خواهد شد که غرب ناچار به روی‌آوردن به گزینه نظامی و تحمل هزینه‌های سنگین آن شود. با توجه به تجربه‌ای که غرب در عراق و افغانستان و سوریه داشته، چنین گزینه‌ای برای او نامطلوب است.

پیشرفت‌های نظامی ایران به‌ویژه در حوزه موشکی به حدی رسیده است که غرب بداند هرگونه حمله نظامی وسیع به ایران پرهزینه و پرتلفات خواهد بود و احتمالا به نتیجه مطلوب غرب هم منجر نخواهد شد. جلوه‌ای از این توانمندی در حمله ایران به پایگاه عین‌الاسد در عراق به نمایش گذاشته شد. به‌علاوه ایران می‌تواند از طریق متحدانش در کشورهای منطقه هزینه‌های سنگین‌تری برای غرب ایجاد کند.

با توجه به ظهور روزافزون چین در صحنه اقتصادی، سیاسی و فناوری دنیا، آمریکا خود را برای رویارویی با این غول از خواب برخاسته آماده می‌کند؛ پس مایل است که حضور خود در خاورمیانه را کم‌رنگ‌تر کرده و بر شرق آسیا متمرکز شود. براساس‌این توافقی که بتواند خیال آنها را تا حدی از سمت خاورمیانه راحت کند، برای‌شان مطلوب خواهد بود. به‌علاوه آنها می‌دانند که فشار بیشتر به ایران باعث بیشتر راندن ایران به سمت چین و روسیه خواهد شد. به‌ویژه توافق ۲۵ساله اخیر چین و ایران، گوش‌ها را در جهان غرب حساس کرده است. ایران می‌تواند از این توافقات برای موازنه قدرت و به‌دست‌آوردن معامله‌ای عادلانه استفاده کند. - برای کشورهای عربی نیز چنانچه بتوانند با یک توافق، خیال راحتی از سوی ایران پیدا کنند، این گزینه مطلوب‌تر از زندگی در فضای تنش مداوم است. آنها می‌دانند که آتش هر مبارزه بین ایران و غرب، اول دامن آنها را خواهد گرفت.

- و اما نکته‌ای که به‌صورت ویژه زمان برای توافق را برای ایران مناسب کرده وضعیت دولت جدید آمریکاست. دولت بایدن که با شعار بازگشت به برجام روی کار آمده، از دو طرف تحت فشار داخلی قرار دارد. از یک طرف باید به وعده خود در مورد بازگشت به مسیر دیپلماسی با ایران که آن را به نفع منافع ملی کشور خود نامیده عمل کند و از سوی دیگر، تندروهای داخل حاکمیت آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن به این دولت فشار می‌آورند که بدون توافق در مورد مسائل دیگر در رابطه با ایران به برجام برنگردد. همچنین این دولت تمایل دارد اثبات کند که سیاست ترامپ در خروج از برجام نادرست بوده و سیاست مذاکره با ایران موفقیت‌آمیز است. بنابراین به نظر می‌رسد دولت فعلی آمریکا، برای رسیدن به یک توافق جامع با ایران اشتیاق داشته و احتمالا آمادگی نرمش بیشتر برای دستیابی به چنین توافقی را دارد. به علاوه، تیم سیاست خارجی بایدن عمدتا کسانی هستند که درگیر توافق برجام بوده‌اند و بنابراین به نوعی حیثیت خود را در گرو موفقیت توافق با ایران می‌بینند. نکته مهم دیگر آن است که برای پایدارماندن توافق با آمریکا، لازم است که این توافق به تصویب مجلسین آمریکا برسد تا دولت‌های بعدی نتوانند آن را به‌سادگی نقض کنند. با توجه به اینکه در شرایط فعلی، دموکرات‌ها هم در کنگره و هم در سنا اکثریت نسبی دارند، امکان تصویب این توافق بیشتر است. باید توجه کرد که احتمال عوض‌شدن ترکیب کنگره و سنا در انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۲۲ وجود دارد و بنابراین زمان برای این امر محدود است.

بنابراین در مجموع، به نظر می‌رسد که اولا ایران برای انجام توافق، در موقعیت مناسبی است و نسبتا دست پری دارد و از سوی دیگر، اروپا و آمریکا نیز، علاقه و انگیزه‌های زیادی برای دستیابی به توافق دارند. از سوی دیگر باید اشاره کرد که زمان دستیابی به یک توافق قابل‌قبول برای ایران نیز تنگ است و چنانچه در این زمان مناسب برای عقد توافق جامع با غرب اقدام نشود، احتمال اینکه این فرصت از دست رفته و ایران مجبور شود در زمان دیگری که ممکن است اهرم‌های کمتری در اختیار داشته باشد، وارد توافق با غرب شود، وجود دارد. این امر برای کشورمان خسارت‌بار خواهد بود.

۲-۶: برای دستیابی به توافق، ایران باید چه امتیازاتی بدهد؟

برای پاسخ به این سؤال، باید توجه کرد که عمده‌ترین مسائلی که از دید غرب در رابطه با ایران مطرح است، شامل چهار مسئله هسته‌ای، موشکی، فعالیت‌های منطقه‌ای ایران و وضعیت حقوق بشر در کشورمان است. از این میان، مسئله حقوق بشر، مقوله‌ای متفاوت است که فعلا موضوع بحث این مقاله نیست. در ارتباط با سه مسئله دیگر، بر خلاف آنچه در ابتدا ممکن است تصور شود، اکثر امتیازاتی که ایران برای دستیابی به توافق با غرب باید بدهد مواردی است که یا قبلا بر آن توافق شده، یا ازدست‌دادن آن در قبال امتیازات امنیتی و اقتصادی مناسب، برای ایران حیاتی نبوده و نسبتا کم‌هزینه است یا حتی بدون توافق هم دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد:

- در مورد موضوع هسته‌ای، قبلا توافق برجام به دست آمده است اما غرب چنانکه بارها اظهار کرده از بندهای موسوم به غروب هسته‌ای نگران است و تمایل دارد که دوره محدودیت‌ها را طولانی‌تر کند. در این رابطه، اگر ایران بتواند در مقابل موافقت با اندکی طولانی‌ترشدن برخی محدودیت‌ها، امتیازاتی مثلا در رابطه با مکانیسم ماشه و نظایر آن بگیرد، ارزشمند خواهد بود.

- در مورد موضوع موشکی، قطعا غرب می‌داند که نمی‌تواند انتظار داشته باشد که ایران این توانمندی را به کلی کنار بگذارد و در مقابل احتمالا اصرار بر محدودکردن برد موشک‌های ایران خواهد کرد. البته ایران هم در مقطعی به نوعی اعلام کرده است که موشک‌های خود را به برد دوهزار کیلومتر محدود خواهد کرد. قطعا در مورد میزان این محدودیت مباحث فراوانی به میان خواهد آمد اما قاعدتا ایران می‌تواند در مقابل پذیرش برخی محدودیت‌ها در این زمینه به نحوی که امنیت منطقه‌ای کشور را خدشه‌دار نکند، تضمین‌ها و مناسبات امنیتی لازم از غرب اخذ کند.

- و اما احتمالا سخت‌ترین مسئله فیمابین، فعالیت‌های منطقه‌ای ایران خواهد بود. در این زمینه لازم است به چند نکته توجه شود. نخست اینکه به‌تدریج زمینه‌هایی که حضور نظامی یا مستشاری ایران در منطقه را توجیه می‌کرد، درحال کاهش یافتن است. به علاوه، وقایع سوریه و عراق نشان می‌دهد که ادامه حضور نظامی ایران در این کشورها، هم از سوی قدرت‌های شرق و غرب قابل‌تحمل نیست . با این مقدمات، به نظر می‌رسد به‌تدریج ایران خود لازم می‌بیند که جنبه نظامی این فعالیت‌ها را کاهش داده و به‌جای آن بیشتر بر جنبه‌های نفوذ سیاسی کار کند. اگر بپذیریم که این امر اجتناب‌ناپذیر بوده و دیر یا زود اتفاق می‌افتد، بهتر است که ایران این امتیاز را نقد کرده و در مقابل کاهش حضور نظامی در کشورهایی مانند عراق، سوریه و ...، امتیازات مهمی شامل قبول جایگاه و نفوذ سیاسی ایران و فعالیت سیاسی آزادانه متحدان آن در این کشورها از طرف‌های مقابل بگیرد. در این زمینه بد نیست به تجربه حضور حزب‌الله در صحنه سیاسی لبنان (پس از تثبیت اولیه آن از طریق موفقیت‌های نظامی در بیرون‌راندن اسرائیل) توجه شود که دستاوردهای کمتری از فعالیت‌های نظامی آن نداشته است. به عبارت دیگر، اگر قدرت‌نمایی و موفقیت‌های نظامی اولیه، مبنای نفوذ سیاسی ایران و حضور قوی سیاسی متحدان آن در این کشورها شود، آینده بلندمدت‌تری برای حضور و نفوذ ایران در معادلات منطقه متصور است.

در اینجا ممکن است این ایراد مطرح شود که دستیابی به توافق جامع و پایدار با غرب، بدون عقب‌نشینی ایران از مواضع خود در موضع اسرائیل امکان‌پذیر نخواهد بود. باید گفت بدون تردید یکی از مهم‌ترین چالش‌های ایران با غرب، به موضوع مبارزه آن با اسرائیل برمی‌گردد؛ اما الزاما این‌گونه نیست که غرب بدون قبول موجودیت اسرائیل از سوی ایران وارد توافق نشود. غرب می‌داند که موضوع رابطه با اسرائیل، خط قرمز نظام است و طرح آن به معنای عدم توافق خواهد بود. به‌علاوه، ایران می‌تواند در صورت لزوم، در این زمینه نیز با مذاکره، بدون دست‌برداشتن از آرمان‌ها با تعویض سیاست خود، بر مبارزه سیاسی تمرکز بیشتری کرده و در مقابل برای تثبیت متحدان خود مثل حزب‌الله، امتیازاتی از غرب بگیرد. ذکر این نکته نیز لازم است که در هر حال، در پرتو تحولات جدید خاورمیانه و به‌ویژه روابط اخیر بخش بزرگ‌تری از اعراب با اسرائیل، به نظر می‌رسد نظام باید در درون خود به ارزیابی میزان اثربخشی سیاست خود در این موضوع بپردازد تا شاید راه‌های مؤثرتری برای مبارزه با رژیم غاصب اسرائیل پیدا شود.

در پایان، باید بر این نکته تأکید شود که نباید توان ایران در مذاکره و کسب امتیاز از غرب را دست‌کم گرفت. مشابه تجربه برجام و بر مبنای آن تجربه، ایران در مذاکرات جامع با غرب نیز می‌تواند در مقابل دادن برخی امتیازات نظیر آنچه گفته شد، امتیازات ارزشمندی دریافت کند که یک توافق متوازن بین دو طرف را شکل دهد. این تصور که برای توافق با غرب، جمهوری اسلامی ایران باید از آرمان‌های اساسی خود دست بکشد، ناشی از دست‌کم‌گرفتن توانمندی‌های ذاتی و نیز قدرت ایران در چانه‌زنی برای حقوق خود است. واقعیت این است که برای غرب، از سویی نادیده‌گرفتن ایران ممکن نیست و از سوی دیگر چشم‌انداز واقع‌بینانه‌ای برای تغییر نظام ایران نیز ندارد. در نتیجه تلاش خواهد کرد برای دستیابی به توافقی جامع که نگرانی‌هایش را برطرف کند، امتیازات قابل قبولی به ایران بدهد.

۷-نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان گزاره‌های زیر را نتیجه گرفت:

- برای برون‌رفت از دام تحریم‌های گسترده و نجات اقتصاد کشور در مسیر توسعه پایدار، قبول مذاکره‌ای همه‌جانبه برای دستیابی به توافق جامع با غرب، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. به نظر می‌رسد این تنها راه واقع‌بینانه‌ای است که برای برون‌رفت از این وضعیت در مقابل کشور قرار دارد.

- برای ورود به مذاکره جامع با غرب، باید بر موانع روانی ساخته‌شده در درون کشور غلبه کرد. تجربه تاریخی صلح حدیبیه و قبول قطع‌نامه ۵۹۸ مصداق‌های موفقی از تدبیر برای تغییر سیاست با هدف خروج از بن‌بست را پیش چشم ما قرار می‌دهد. همچنین روشن است که مشابه تجربه قطع‌نامه ۵۹۸، موفقیت این تغییر سیاست و بهره‌برداری بلندمدت از نتایج آن، فقط با پیشتازی و قبول مسئولیت و ایجاد انسجام داخلی برای حمایت از آن از سوی مقامات عالی قابل تضمین است.

- شرایط موجود دولت جدید آمریکا و برگ‌های برنده‌ای که در اختیار ایران قرار دارد، زمان را برای معامله‌ای متوازن بین دو طرف مناسب کرده است. این پنجره زمانی نسبتا محدود است و در صورت ازدست‌رفتن آن، احتمال مساعدشدن مجدد شرایط در آینده نزدیک زیاد نیست. در این راستا، موفقیت مذاکرات جاری برای بازگشت به برجام می‌تواند به‌عنوان نقطه شروعی برای مذاکره جامع با غرب باشد و چه‌بسا با وعده قبول مذاکرات جامع، بتوان امتیازات بیشتری نیز در همین مرحله از غرب گرفت.

- همان تجربه‌های ذکرشده نشان می‌دهد مذاکره و صلح هوشمندانه با حریفان در شرایط مناسب، نه‌تنها منجر به تسلیم و ازدست‌رفتن آرمان‌ها نمی‌شود، بلکه فرصت‌های مناسبی در اختیار نظام قرار می‌دهد تا با فراهم‌کردن شرایط رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی و الگوسازی، گسترش‌های جدیدی را در افق ببیند.

- اگرچه راه سختی برای دستیابی به توافق جامع با غرب در پیش خواهد بود، ولی به نظر می‌رسد ایران از قدرت گفتمان، زیرساخت‌ها، منابع انسانی و ابزارهایی برخوردار است که می‌تواند بدون اینکه لازم باشد امتیازات بنیادی دهد یا حتی شعارهای اصلی خود را عوض کند، به معامله و همزیستی مسالمت‌آمیز -و البته پرچالش- با غرب برسد. همچنین روشن است که به دلیل اختلاف‌های بنیادی بین جمهوری اسلامی و بلوک غرب، روابط با غرب حتی پس از توافق نیز پرچالش خواهد ماند. این توافق فقط می‌تواند نوع روابط را از حالت خصمانه و خشن به حالت انتقادی ولی صلح‌آمیز تغییر دهد.

- اکنون که ایران قصد دارد وارد توافق‌های بلندمدت با شرق شود، ایجاد روابط متوازن با بلوک غرب برای ایران این فرصت را فراهم می‌کند تا از رقابت بین این قدرت‌ها از یک سو برای حفظ استقلال و عدم وابستگی به یک قدرت (همان شعار نه شرقی، نه غربی) و از سوی دیگر ایجاد منافع بهینه اقتصادی و امنیتی برای جمهوری اسلامی بهره ببرد.

- ایجاد دوره‌ای آرام در روابط ایران با دنیا، به‌ویژه اروپا و آمریکا که می‌تواند در پرتو توافقی جامع محقق شود، به ایران فرصت می‌دهد که با ارائه الگویی از حکمرانی مؤثر و جلوه‌های موفقیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در درون کشور و با بهره‌گیری از ظرفیت‌های خود در جذب مخاطبان در منطقه، به نفوذ منطقه‌ای و جهانی به‌عنوان یک قطب فکری، فرهنگی، علمی و فناوری دست یابد. البته این امر ملزوماتی در رابطه با سیاست‌های داخلی دارد که از این مقال خارج است.

- به نظر می‌رسد آنچه در مقطع کنونی برای خروج کشور از وضعیت فعلی کارساز است، سیاست تغییر است. همچنین، شواهد حاکی از آن است که اگر ایران اکنون که از برگ‌های برنده‌ای برای مذاکره جامع با غرب برخوردار است، در این مذاکره و توافق مشارکت کند، می‌تواند با پشت‌سرگذاشتن فضای تحریم، دست خود را برای ترسیم آینده‌ای روشن همراه با دستاوردهایی بزرگ برای کشور باز کند.

---

*دانشیار دانشگاه و دیپلمات سابق

**استاد دانشگاه